

واقع‌گرایی اخلاقی

دکتر غلامحسین توکلی^۱

فاطمه مهربابزاده^۲

چکیده

اخلاق از حوزه‌های مهم زندگی است. فیلسوفان اخلاق در فلسفه‌ی اخلاق و همچنین در فرااخلاق (اخلاق نقدی و یا اخلاق تحلیلی) با نگاهی فلسفی به بررسی مسایل مرتبط با اخلاق می‌پردازند. یکی از این مسایل مهم این است که آیا ارزش‌های اخلاقی دارای واقعیت‌اند یا صرفاً ابداع انسان‌اند. به تعبیر دیگر، آیا جملات اخلاقی صرفاً انشایی هستند و بیان خواست و احساسات‌گوینده‌اند یا اخباری هستند، یعنی قضیه‌اند و دارای مابه‌ازای خارجی می‌باشند.

حال، روی این فرض که محمولات این قضایا عینی باشد، آیا عینیت این قضایا به صورت عینیت قضایای تجربی است، یا عینیت قضایای اخلاقی از گونه‌ی دیگر است، و اگر از گونه‌ی دیگر است این عینیت به چه نحو است.

۱- عضو هیأت علمی گروه فلسفه‌ی دانشگاه اصفهان.

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه‌ی غرب دانشگاه اصفهان.

واقع‌گرایی اخلاقی دیدگاهی است که به وجود امور واقعی که اعمال و اشیا در رابطه با آن‌ها، درست یا غلط، خوب یا بد می‌شود معتقد است. طبق این دیدگاه، صفات اخلاقی، صفات اصیل چیزها یا کارها هستند. اما، ناواقع‌گرایان فکر می‌کنند که ما در جهانی به سر می‌بریم که هیچ ارزش عینی در آن وجود ندارد. و بنابر نظر این گروه، انسان تصوّرات خود را از ارزش‌های اخلاقی- بر اساس این‌که انسان مخلوقی با احساس و نیاز و امیال خاص است — به دست می‌آورد، و بنابراین، سرچشمه‌ی ارزش‌ها در خود انسان است.

واژه‌های کلیدی

واقع‌گرایی اخلاقی، عینیت‌گرایی اخلاقی، ناواقع‌گرایی اخلاقی.

مقدمه

بحث از هستی‌شناسی حقایق اخلاقی و تحقیق از این‌که آیا حقایق اخلاقی در عالم وجود دارند یا خیر، مهم‌ترین مسأله در قلمرو فلسفه‌ی اخلاق به شمار می‌رود. واقع‌گرایی و غیرواقع‌گرایی در حوزه‌ی اخلاق و این‌که آیا حقایق اخلاقی وجودی منحاز و مستقل در این عالم دارند یا خیر، در کهن‌ترین مباحث فلسفی ریشه دارد، ولی با فراز و نشیب‌های فراوانی مواجه بوده و اندیشمندان رویکردهای مختلفی در این بحث انتخاب کرده‌اند؛ و با این انتخاب، واقع‌گرا یا غیرواقع‌گرا شده‌اند. گروهی از فیلسوفان و متفکران در این عرصه، وجود حقایق اخلاقی (هم چون خیر و خوبی) را در زمره‌ی مُثُل تلقی می‌کردند، عده‌ای این امور را صرف امر و نهی الهی برمی‌شمردند، بعضی این حقایق را جزء لاینفک طبیعت و عالم محسوب می‌داشتند و برخی نیز امر گوینده و

حاکم به خوب و خیر بودن شیء و کار خوب، و حتی دسته‌ای احکام حاوی بیان این امور را صرف ابراز احساسات و یا توصیه‌ی گوینده و حاکم حکم اخلاقی به دیگر اشخاص قلمداد می‌نمودند. واقع‌گرایی اخلاقی نظریه‌ای است که به این دو مقدمه معتقد است:

۱- مدّعیات اخلاقی، گزاره‌هایی است که حقیقتاً صادق یا کاذب‌اند؛

۲- بعضی از این گزاره‌ها حقیقتاً صادق هستند.

واقع‌گرایی دیدگاهی است که معتقد است در عالم، حقایق و اموری وجود دارد که بیان می‌کند کدام اعمال درست‌اند و کدام اعمال خطا و به این که چه اشیا خوب‌اند و چه اشیا بد. به عبارت دیگر، دیدگاهی است که واقعیت‌های اخلاقی را مستقل از باورها و رویکردهای انسان می‌انگارد هستند. اصطلاح واقع‌گرایی در این معنا با عینی‌گرایی اخلاقی و شناخت‌گرایی اخلاقی هم معنی یا قریب‌المعنی است.

عینیت‌گرایی اخلاقی دیدگاهی فرا اخلاقی است و ادّعا می‌کند که حکم‌های اخلاقی به صورت گزاره‌ها بیان می‌شود و این گزاره‌ها درباره‌ی حقایق اخلاقی عینی و مستقل از عقاید آدمی. بنابراین، عینیت‌گرایی، دیدگاهی در حوزه‌ی آنتولوژی است و عبارت است از این ادعا که از جمله حقایق موجود در عالم، حقایق ارزشی است.

براین اساس، واقع‌گرایان بر این باورند که نه تنها مدّعیات اخلاقی، ظاهراً درباره‌ی واقعیات هستند، بلکه افزون بر آن، واقعیاتی اخلاقی وجود دارند که دست کم برخی از این مدّعیات در نسبت با آن صادق هستند.

تعاریف واقع‌گرایی اخلاقی

از واقع‌گرایی اخلاقی تعاریفی ارایه شده است که در ذیل به آن‌ها اشاره می‌شود.

دیوید مک‌ناوتن^۱ در کتاب بصیرت اخلاقی می‌نویسد:

«واقع‌گرایی اخلاقی اصرار می‌ورزد که واقعیات اخلاقی، مستقل از باورهای اخلاقی ما وجود دارند و تعیین می‌کنند که آن باورها صادق اند یا کاذب. این دیدگاه بر آن است که صفات اخلاقی، صفات حقیقی چیزها یا کارها هستند، به تعبیر مجازی، این صفات جزو اثاثیه و اجزای عالم‌اند. ممکن است ما نسبت به برخی صفات حساس باشیم یا نباشیم، اما وجود و عدم آن صفات به این که ما چه فکر می‌کنیم بستگی ندارد.»^۲

رابرت ال. ارینگتون می‌نویسد:

«به عقیده‌ی واقع‌گرایان، گزاره‌های اخلاقی یا دست‌کم بسیاری از آن‌ها مستقیماً توصیف‌گر حقایق اخلاقی‌اند، و بدین لحاظ، آن‌ها دارای ارزش صدق‌اند، و صدق و کذبشان با این مطلب که آیا حقایق اخلاقی را توصیف می‌کنند یا نه، تعیین می‌شود. حقایق اخلاقی از موقعیت‌ها، اشخاص و اعمالی ساخته شده‌اند که مظاهر اخلاقی تحویل‌ناپذیر دارند. مظاهر اخلاقی، عینی و مستقل از امیال و نگرش‌های آدمیان هستند...»^۳

1-David McNaughton.

۲- اوتن، ص ۲۵.

3-Arrington, p:120.

ریچارد میلر^۱ در مدخل واقع‌گرایی در دایرة المعارف فلسفه اخلاق، این موضوع را این‌گونه تعریف کرده است:

«واقع‌گرایان اخلاقی بر این باورند که احکام اخلاقی، گزاره‌هایی قابل‌صدق‌اند. آنان مدعی‌اند که آدمیان اغلب در مقام ارایه و بیان آن احکام هستند. به‌علاوه، واقع‌گرایان اخلاقی این عقیده را که گزاره‌ها و احکام اخلاقی و یا توجیه آن‌ها، ابتداءً به باورها و احساسات گوینده و اظهارکننده‌ی آن احکام و نیر آداب و رسوم جاری در فرهنگ آنان وابسته است، نمی‌پذیرند.»^۲

راس شافر لندو^۳ نیز در تعریف واقع‌گرایی اخلاقی چنین می‌گوید:

«واقع‌گرایی اخلاقی نظریه‌ای است که طبق آن احکام اخلاقی برخوردار از نوع خاصی از عینیت هستند: چنین احکامی هنگامی که صادق باشند، مستقل از آن چیزی هستند که یک فرد در مکانی خاص و در اوضاع و احوالی خاص برای آن‌ها در نظر می‌گیرد.»^۴

مایکل دامت واقع‌گرایی را این‌گونه تعریف می‌کند:

«واقع‌گرایی یعنی اعتقاد به این که گزاره‌های رشته‌ی مورد بحث، ارزش صدق‌عینی، مستقل از ابزارهای شناخت آن گزاره‌ها را داراست؛ یعنی صدق و کذب آن‌ها بر حسب وجود واقعی‌ای که مستقل از ما دارند، تعیین می‌شود.»^۵

1-R. w Miller.

2-Miller,1992:847-48.

3-Russ Shafer Landu.

5-Dummett,1978:146.

بر اساس این تعریف، واقع‌گرایی یعنی اعتقاد به این که گزاره‌های اخلاقی، ارزش صدق عینی دارند که از شناخت آن گزاره‌ها مستقل است و صدق و کذب آن‌ها بر اساس وجود واقعی اموری که آن گزاره‌ها از آن‌ها حکایت می‌کنند و مستقل از ما نیز می‌باشند، تعیین می‌شود.

واقع‌گرایی گاهی به صورت حداکثری است و گاه به صورت حداقلی؛ واقع‌گرایان حداکثری حقایق اخلاقی را کاملاً خارجی تلقی می‌کنند و آن را در زمره‌ی اموری قرار می‌دهند که مفاهیم ماهوی از آن حکایت می‌کنند. در واقع‌گرایی حداقلی، گاه حقایق اخلاقی به واسطه‌ی فعالیت ذهن ناظر و ... انتزاع و یا ادراک می‌شوند.

عینیت‌گرایی اخلاقی

دو اصطلاح «عینیت‌گرایی»^۱ و «واقع‌گرایی اخلاقی»^۲ به یکدیگر نزدیک‌اند، اما تفاوت‌هایی نیز با یکدیگر دارند.

معنای عینیت و تعیین حدود آن، مسأله‌ای اخلاقی است. شاید بتوان گفت اطلاق لفظ عینیت‌گرا در فلسفه‌ی اخلاق، مراتبی سه‌گانه دارد.

در مرتبه‌ی اول، وصف عینیت‌گرا بر دیدگاه‌های شناخت‌گرایانه‌ای بار می‌شود که مدعی‌اند احکام اخلاقی، نه درباره‌ی وضعیت ذهنی فرد چیزی می‌گویند و نه به آن وابسته‌اند، بلکه درباره‌ی وضعیت عینی که خارج از حکم‌کننده است حکم می‌کنند. برای مثال، حکم اخلاقی «قتل خطاست» نشان می‌دهد که ویژگی خطا بودن قتل، حتی اگر هیچ

1-Moral Objectivism

2-Moral Realism

حکمی درباره‌ی آن موجود نباشد، وجود دارد. فرد عینیت‌گرا معتقد است که چنین ادعاهایی به امور جهان مربوط است.

مرتبه‌ی دوم که تخفیف یافته‌تر از مرتبه‌ی قبل است، به هر نظریه‌ای اطلاق می‌شود که مدّعی است همگرایی و توافق عقلانی در مورد احکام اخلاقی امکان‌پذیر است و فقدان همگرایی می‌تواند نتیجه‌ی نقصان حکم یا کمبود اطلاعات باشد.^۱

گفته شد فرا اخلاق بیشتر در مورد این که آیا خوبی، بدی، شایست و ناشایست، واژگان ذهنی و ناشی از تخیلات و عواطف انسانی هستند و یا این که عینی هستند و عالم واقع را نمایندگی یا توصیف می‌کنند یا نه، بحث می‌کند.

باید توجه داشت که مدافعان اخلاقیات عینی نمی‌گویند تمامی حقایق اخلاقی عینی هستند، بلکه می‌گویند این حقایق وجود دارند یا دست کم می‌توان یک مورد از حقایق اخلاقی که عینی هستند را مثال زد.

اخلاقیات عینی، حقیقتشان بر وجود داننده‌ی این اخلاقیات (کسی که در مورد ارزش‌های حقیقی این گزاره‌های اخلاقی قضاوت می‌کند) مبتنی نیست؛ یعنی چه ما وجود داشته باشیم چه وجود نداشته باشیم، در هر شرایطی و به صورت جهان شمول، دسته‌ای از رفتارها یا حالات اخلاقی، ارزش خوب دارند یا ارزش بد. مثلاً اگر کسی بگوید که «شکنجه کردن یک شخص تنها برای تفریح و لذّت بردن، همواره و به صورت جهان شمول بد (غیر اخلاقی) است» او در حال دادن این پیشنهاد است که برخی از مسایل اخلاقی عینی هستند.

بنابراین، عینی بودن اخلاقیات به معنی این است که گزاره‌های اخلاقی، بدون توجه به این که انسان در مورد آن‌ها چه فکر می‌کند، درست یا نادرست هستند، و یا اخلاقیات، مستقل از ذهن انسان‌ها هستند یا این که کشف شدنی‌اند، نه خلق و تعریف کردنی.

عینیت‌گرایی اخلاقی دیدگاهی فرا اخلاقی است و ادعا می‌کند که حکم‌های اخلاقی به صورت قضایا بیان می‌شوند و این قضایا درباره‌ی حقایق اخلاقی عینی و مستقل از عقاید آدمی هستند.

آر. اف. اتکینسون در کتاب درآمده‌ی بر فلسفه اخلاق در تعریف عینیت‌گرایی اخلاق می‌نویسد:

«عینیت‌گرایی صبغه‌ای از شناخت‌گرایی است که بر طبق آن، حکم اخلاقی، قضیه‌ای خبری است، ولی حالت ذهنی گوینده را بیان نمی‌کند.»^۱

اتکینسون ذهن‌گرایی و بین‌الذهنان‌گرایی را جایگزین‌های عینیت‌گرایی دانسته، می‌نویسد:

«آنچه موجب تفاوت عینیت‌گرا، بین‌الذهنان‌گرا و ذهنیت‌گرا ... می‌گردد این است که آیا مردم در شرایط صدق این ادعا نقشی دارند یا نه. اگر نقشی دارند، این نقش را چگونه ایفا می‌کنند؟ شرایط صدق اگر تکیه‌ی اصلی‌اش به افراد باشد، سابجکتیو و متکی به فرد است و اگر ارجاع و تکیه‌ی اصلی‌اش به اعمال یا قراردادها یا توانایی‌های گروهی از مردم باشد، بین‌الذهنان‌گرا است، و اگر به طور کلی، نیازی به ارجاع دادن

به مردمان، توانایی آنان، اعمالشان یا قراردادهایشان نداشته باشد، «عینیت گرا» خواهد بود.^۱

در تعریف عینیت‌گرایی اخلاقی همچنین می‌توان گفت که از نظر عینی‌گرایان ارزش‌های اخلاقی ساخته‌ی ذهن انسان نیستند، بلکه وابسته به خصوصیات هستند که در اشیا یا اعمال وجود دارد و این ویژگی‌ها هستی واقعی و خارجی دارند. به همین جهت، ارزش‌ها نیز ماهیتاً مستقل از ذهن آدمی‌اند.

دیوید برینک در مقاله‌ی «واقع‌گرایی، طبیعت‌گرایی اخلاقی» و معاشناسی اخلاقی» در تعریف عینیت‌گرایی اخلاقی چنین می‌نویسد:

«... عینی بودن حقایق اخلاقی به این معناست که این حقایق مستقل از باورها و گرایش‌های ارزیاب‌ها و ناظرها به دست می‌آیند.»^۲

صحبت از عینی بودن احکام اخلاقی، در واقع نظری معرفت‌شناختی به احکام اخلاقی است. در تعریفی که اتکینسون از عینیت‌گرایی اخلاقی ارائه می‌دهد استقلال حکم اخلاقی از حالات ذهنی گوینده‌ی آن برجسته و خبری بودن آن حکم مورد توجه است. در تعریفی که برینک ارائه می‌دهد، نحوه‌ی حصول معرفت اخلاقی مستقل از باورها و گرایش‌های ارزیاب و ناظر اخلاقی دانسته شده است.

مقصود از اخلاقیات عینی، مجموعه‌ای از صدق‌های اخلاقی است که فارغ از اندیشه یا میل هر فرد یا گروهی هستند. انگاره‌ی

۱- همان، ص ۶۵.

اخلاقیات عینی در تقابل با همه‌ی صور سوژکتیویسم اخلاقی است. مکی نیز در تعریف ذهنیت‌گرایی که طرف مقابل عینیت‌گرایی است می‌آورد:

«وقتی ما یک حکم اخلاقی را قائم به فرد تلقی می‌کنیم، یعنی آن حکم، خبر و گزارش از حالات درونی فرد می‌دهد، نه از امور خارجی.»^۱

مطابق رویکرد عینی‌گرایی به اخلاق:

- ۱- ما باورهای اخلاقی داریم که یا درست‌اند یا نادرست. این باورها نمی‌توانند صرفاً بیان عواطفی مانند فریاد شعف یا درد باشند.
- ۲- درستی یا نادرستی داوری‌های اخلاقی ما صرفاً تابعی از اندیشه‌ها یا گرایش‌های افراد با قراردادهای اجتماع نیست.
- ۳- ممکن است صدق‌هایی اخلاقی باشند که در انتظار کشف شدن، از طریق وحی (در رویکرد خدا‌باوری) یا از طریق تجربه - چه بسا همراه با تغییر در زیست‌شناسی ما - هستند.

یک سوء تفاهم رایج که در فهم عینیت و ذهنیت اخلاقیات وجود دارد این است که آیا همه آن را قبول دارند و بر اساس آن رفتار می‌کنند یا نه، حال آن که عینیت اخلاقیات ارتباطی با این که افراد آن‌ها را عینی بدانند و بر اساس آن‌ها رفتار کنند ندارند. همچنین گاهی گفته می‌شود که اختلاف نظر فلاسفه بر سر عینیت اخلاقی نشان می‌دهد که اخلاقیات، عینی نیستند. اشکال این سخن نیز این است که نظر فلاسفه را برابر با حقیقت می‌داند.

1- Macki, 1977, 17.

واقع‌گرایی اخلاقی

بحث واقع‌گرایی و غیرواقع‌گرایی در حوزه‌ی اخلاق از زمانی که آدمیان به تفکر انتقادی درباره‌ی اعتقادات اخلاقی خود پرداخته‌اند، مطرح شده است. همواره مسأله این بوده که چگونه به عقاید خود معنا دهیم که حق‌اهمیت ظاهری اخلاقیات را بدون این‌که با توهمات متافیزیکی مفرط و شدید درگیر شویم، استیفاء نماییم. برخی معتقدند که این مطلب واقع‌نمی‌شود. آنان مدعی هستند که اهمیت ظاهری اخلاق، ظاهر محض است و اخلاق از اهمیت واقعی و قطعی برخوردار نیست. دیگران معتقدند که این امر قابل تحقق است. به عقیده‌ی آنان، آن‌قدر که متافیزیک ضروری است، نه جسارت‌آمیز است و نه خیالی و نه وهمی.

واقع‌گرایی اخلاقی تا پیش از آغاز قرن بیستم یگانه رویکرد اساسی در حوزه‌ی فلسفه‌ی اخلاق به شمار می‌رفت و اگر کسی همچون دیوید هیوم نیز عَلم مخالفت با آن را برمی‌داشت چندان مورد توجه قرار نمی‌گرفت و نظر او نادیده انگاشته می‌شد و اغلب فیلسوفان بر این عقیده بودند که ارزش‌ها و حقایق اخلاقی همانند حقایق و اوصاف طبیعی‌اند، به گونه‌ای که از همان ابزارهای که برای شناخت حقایق طبیعی بهره می‌بریم می‌توانیم برای شناخت حقایق اخلاقی نیز مدد جوییم.

با آغاز قرن بیستم، این طرز تفکر با مشکلات فراوانی مواجه شد. این مسایل و مشکلات تا آنجا ادامه یافت که جی. ای. مور، با استفاده از برهان سؤال گشوده^۱ و مطرح کردن مغالطه‌ی طبیعت‌گرایانه^۲

1-Open Question Argument.

2-Naturalistic Fallacy.

واقع‌گرایی اخلاقی را زیر سؤال برد و در عوض نظریه‌ی شهودگرایی^۱ اخلاقی را که خود نیز رویکردی واقع‌گرایانه محسوب می‌گردید، ارایه نمود که در حقیقت صلابت و استحکام واقع‌گرایی را تا حد زیادی به تحلیل برد.^۲

با ظهور پوزیتیویسم منطقی در دهه‌ی ۱۹۲۰، حوزه‌ی اخلاق و فلسفه‌ی اخلاق نیز از امواج آن بی‌نصیب نماند و رویکرد مور نیز امواج حملات شدید از سوی این مکتب واقع‌شد و اندک‌اندک از رونق افتاد؛ زیرا پوزیتیویست‌ها سعی داشتند ملاک معنادار بودن یا نبودن در این عرصه نیز به کار گیرند، و از آنجا که بنا بر مغالطه‌ی طبیعت‌گرایانه، گزاره‌های اخلاقی، تجربی تلقی نمی‌شدند و هرآنچه غیرتجربی بود فاقد معنا در نظر گرفته می‌شد، از گزاره‌های متافیزیکی هیچ‌گونه شناخت معتبری به دست نمی‌آمد. به عبارت دیگر، گزاره‌های اخلاقی برای پوزیتیویست‌ها چندان سهل و ساده نمی‌نمود؛ زیرا آنان با استعمال روزمره‌ی آن گزاره‌ها در میان تمام آدمیان مواجه بودند و لذا به دنبال توجیه گزاره‌ای برآمدند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

1-Intuitionism.

۲- گزاره‌های اخلاقی گرچه به ظاهر قضایای حمله‌اند، ولی در واقع، این قضایا گزاره‌هایی انشایی‌اند که بیانگر طلب و خواست اظهارکننده‌ی آن گزاره‌ها می‌باشند. کارناپ می‌گوید: در گزاره‌ی "قتل نفس خطاست"، در حقیقت، یک نهی از جانب اظهارکننده‌ی آن وجود دارد؛ یعنی: "نکش". یا اگر به ما گفته شود: "راست گویی خوب است"، در واقع، این گزاره حاوی طلب گوینده است که "راست بگو". البته، در کنار این مضمون امری که در گزاره‌های اخلاقی وجود دارد، هیچ‌گونه مضمون توصیفی هرچند به صورت تبعی و عرضی وجود ندارد. [وارنوک، ۱۳۶۸: ۲۶] و این در آنجایی که گزاره‌ی اخلاقی ما حاوی الزام باشد، آشکارتر است.

به دنبال تضعیف شهودگرایی مور، موج جدیدی به نام غیرشناخت‌گرایی بر عرصه‌ی اخلاق حاکم شد. امرگرایی رودلف کارناپ،^۱ آن گزاره‌ها را گزاره‌های امری معرفی کرد که آدمیان برای هدایت و کنترل رفتار دیگران از آن بهره می‌گیرند. از سوی دیگر، افرادی همچون آیر گزاره‌های اخلاقی را تنها ابرازکننده‌ی موافقت، مخالفت، دوست داشتن، تنفر و ... گوینده‌ی آن دانست و معتقد شد که این گزاره‌ها صرفاً نشان‌دهنده‌ی واکنش عاطفی و احساس گوینده‌اند؛ مثلاً وقتی شخصی می‌گوید "دزدی بد است" در حقیقت این مطلب را ابراز داشته است که "دروغ‌گویی آه، آه"، نه چیز دیگر.

به خاطر نقدهای وارده بر عاطفه‌گرایی^۲ آیر، ار. ام. هیر نظریه‌ی توصیه‌گرایی^۳ را پیشنهاد کرد. بر پایه‌ی این نظریه گزاره‌های اخلاقی دارای دو عنصر توصیه‌ای و توصیفی‌اند که عنصر توصیه‌ای رکن اصلی آنهاست و از سوی دیگر شخص بیان‌کننده‌ی آن گزاره مایل است که این حکم در تمام موارد مشابه جریان پیدا کند. با رواج پوزیتیویسم منطقی، واقع‌گرایی اخلاقی از رونق افتاد، اما دیری نپایید که پوزیتیویسم منطقی نیز به بن‌بست رسید و خط بطلان بر اندیشه‌های اساسی پیروان آن مکتب کشیده شد.

1-r. carnap.

۲-Emotivism.

عاطفه‌گرایی اخلاقی دیدگاهی است که معتقد است داوری‌های اخلاقی احساسات مثبت یا منفی ما را نسبت به چیزی بیان می‌کند. اگر چیزی را خوب بدانیم معادل این است که فریاد بزنیم آفرین بر این کار. بدین جهت، نه صادق است و نه کاذب. از این منظر، حقایق اخلاقی و معارف اخلاقی وجود ندارد و ما تنها عاطفه و احساس خود را با خوب نامیدن کاری نسبت به آن اظهار می‌کنیم.

3-Drescriptivism.

بی‌درنگ بعد از افول پوزیتویسم منطقی در عرصه‌ی فلسفه‌ی اخلاق و سقوط غیرشناخت‌گرایان، واقع‌گرایی دوباره پا به عرصه‌ی اخلاق گذاشت و دوباره تجدید قوا کرد. گفتیم که واقع‌گرایی، دیدگاهی است که به وجود امور واقعی که اعمال و اشیا در رابطه با آنها، درست یا غلط و خوب یا بد می‌شوند، معتقد است. براساس این دیدگاه، صفت‌های اخلاقی، صفات اصیل چیزها و کارها هستند. تعیین دقیق حد و مرزهای واقع‌گرایی، تا حدی اختلافی است.

واقع‌گرایی کامل و تمام‌عیار، مجموعه‌ای از سه فرض متفاوت است: فرض اول آن است که موضوع اخلاق و واقعیتی که اخلاق با آن سروکار دارد، واقعی کاملاً متمایز است. البته واقع‌گرایان در این‌که آیا این تمایز و خاص بودن واقعیات اخلاقی، با طبیعی دانستن آنها سازگار است یا نه، اختلاف دارند.

فرض دوم، فرض وجودشناختی است و براساس آن، واقعیت‌های اخلاقی اموری عینی هستند که از هرگونه باوری که ما درباره‌ی آنها داریم کاملاً مستقل‌اند؛ درستی یک عمل، بر اساس اعتقاد من یا هر کس دیگر و یا حتی توافق همگانی تعیین نمی‌گردد.

فرض سوم، فرضی معرفت‌شناختی است و آن این‌که شناخت اخلاقی امکان‌پذیر است و ما می‌توانیم باورهای اخلاقی داشته، آنها را موجه نماییم. اگرچه همیشه به باورهای صادق نمی‌رسیم و امکان خطا در تعیین صدق و کذب وجود دارد، ولی صدق باورهای اخلاقی امکان‌پذیر است.

بیان دقیق سه فرض واقع‌گرایانه بدین صورت است:

الف) به نظر می‌رسد اندیشه‌های اخلاقی، موضوعات خاصی دارند که با موضوعات علم و تحقیق تجربی متفاوت است.

ب) به نظر می‌رسد احکام اخلاقی، تلاشی برای تعیین امری واقعی است که از افکار و اعتقادات ما مستقل است. واقعیت یک چیز است و آنچه ما درباره‌ی آن فکر می‌کنیم چیز دیگر.

ج) احکام اخلاقی به نظر کسی که به آن‌ها حکم می‌کند، خطاپذیر است.

دو فرض دوم را می‌توان مفروضاتی پدیدارشناسانه دانست. توسل به پدیدارشناسی، یکی از جنبه‌های مهم نظریه‌ی واقع‌گرایی اخلاقی است.

مدعای واقع‌گرایان آن است که واقعیات اخلاقی از ما «مستقل» است. اما با توجه به آن که واقعیت‌های اخلاقی در هر حال به افراد و به اعمال آن‌ها مربوط بوده، نمی‌تواند به طور کامل از ما مستقل باشد. این قید «استقلال» به چه معناست؟

می‌توان گفت که در واقع‌گرایی، دو نوع استقلال از هم تفکیک شدنی است؛ «استقلال از ادراک انسان» و «استقلال» از واکنش‌های عاطفی او^۱. نوع اول استقلال، مدعای دقیق واقع‌گرایی اخلاقی است. واقع‌گرایی معتقد است که واقعیت، چیزی مستقل از انسان است؛ به این معنا که وجود یک چیز واقعی، به ادراک شدن وابسته نیست و ارزش به چیزی است که در خارج منتظر مواجهه با ماست^۱.

اما استقلال از واکنش عاطفی، قیدی است که واقعیت‌های اخلاقی را عینی می‌سازد. اگر چه عینیت، یکی از مفروضات واقع‌گرایی تمام‌عیاری بود که مطرح شد، ولی نوعی واقع‌گرایی حداقل‌گرایانه وجود دارد که

تمام مدّعی آن، صدق پذیری احکام اخلاقی است. با پذیرش این نوع از واقع گرایی، اگرچه حیطه ی واقع گرایی بسیار گسترده می شود، اما چون در این دیدگاه، عینیت احکام اخلاقی منظور نمی شود، می توان به نوعی میان واقع گرا بودن و عینیت گرا بودن تفکیک قایل شد که قبلاً ذکر کردیم. اگر یک دیدگاه واقع گرا، صدق احکام اخلاقی را بر اساس معیار عینی تعیین نماید، عینیت گرا نیز هست.

گفتیم که واقع گرایان، ارزش های اخلاقی را بخشی از اجزای جهان می دانند، اما غیرواقع گرایان از پذیرش این مسأله ابا دارند. افزون بر این، واقع گرایان به شیوه ای که جهان خود را بر ما آشکار می سازد اعتماد کامل می کنند.^۱ اما غیرواقع گرایان معتقدند که هر جنبه از تجربه ی تجربه ی واقعیت نیست. آن ها تجربه را از دو عنصر مرکب می دانند: عنصری که جهان واقع به تجربه بخشیده، و عنصری که ما انسان های صاحب تجربه به آن بخشیده ایم. به طور کلی، اختلاف میان واقع گرایان و غیرواقع گرایان، در تفکیکی ریشه دارد که غیرواقع گرا میان واقعیت یا "بود" و ظاهر یا "نمود" برقرار می سازد. واقع گرایان در مقابل این تفکیک دو راه دارند: یکی آن که با پذیرش این شیوه ی تمایز، ادعا کنند که ارزش ها در طرف "بود" قرار دارند. راه دیگر آن است که از اساس چنین شیوه ی تمایزی را انکار نمایند. واقع گرایان، راه دوم را می پذیرند.^۲

غیرواقع گرایان معتقدند که واقعیت چیزی است که در تبیین آن ارجاع به تجربه و ادراک حسی نیاز نیست. ادراک واقعیت، به وسیله ی

۱- همان، ۶۰.

۲- همان، صص ۱۲۰-۱۴۳.

نوعی تصویر اصلاح شده از آن چه مستقل از ما و خارج از ماست، ممکن است. این ادراک مطلق با روش علمی به دست می‌آید.^۱

بنابراین، از دیدگاه غیر واقع‌گرایان، از آن جا که ارزش‌ها فاقد ویژگی‌های ادراک مطلق هستند؛ یعنی همانند کیفیات ثانوی همچون رنگ‌ها و صداها فقط برای مخلوقات انسانی درک شدنی می‌باشند، از حیثه‌ی واقعیت خارج می‌شوند. اما واقع‌گرایان چنین شیوه‌ی را در پذیرش بی‌چون و چرای تحقیقات علمی، گرفتار شدن در اشتباه علم‌گرایی می‌دانند و معتقدند دلیلی وجود ندارد که فقط ذوات و صفاتی را که علم می‌تواند از عهده‌ی تبیین آن‌ها برآید، واقعی بدانیم.

اما آنچه قابل توجه است این است که اگر چه واقع‌گرایان اخلاقی، الگوی علمی ادراک مطلق را بی‌اعتبار می‌دانند، باز هم واقعیت را امری مستقل از ادراک انسان تلقی می‌کنند. اما این استقلال به چه معناست؟ این استقلال غیر از استقلالی است که غیرواقع‌گرایان در مورد اعتقادات اخلاقی منکرند؛ واقع‌گرایان چنین شیوه‌ی را نمی‌پذیرند. بنابراین، این استقلال معنایی متفاوت دارد.

از دید واقع‌گرایان، ارزش‌های اخلاقی اموری انسانی بوده، از انسان‌ها مستقل نیستند. انسان‌ها مُدرک ارزش‌ها هستند و هر کس فاقد ادراک انسانی باشد، از درک ارزش‌ها محروم است. اما در عین حال، واقعیت چیزی است که وجود آن بسته به درک انسان‌ها نیست؛ یعنی چه ادراک شود و چه ادراک نشده باقی بماند، در هر حال، وجود دارد.

ارزش نیز به همین معنا واقعی و مستقل است. ارزش، چیزی است که در خارج منتظر مواجهه با ماست، اگرچه پیش فرض ادراک ارزش‌ها و تجربه‌ی اخلاقی، واجد بودن سرشت بشری است.

امروزه، واقع‌گرایی اخلاقی با دو رویکرد مهم انگلیسی و آمریکایی شناخته می‌شود که در ذیل هر کدام فیلسوفان بنامی همچون دیوید ویکنز، جان مک‌داول، دیوید برینک و ... وجود دارند. اما میان این دو رویکرد آمریکایی و انگلیسی تفاوت‌های مهمی نیز وجود دارد که می‌توان این تفاوت‌ها را ذیل چهار عنوان قرار داد: الف) تفاوت هستی‌شناختی؛ ب) تفاوت معرفت‌شناختی؛ ج) تفاوت در نظریه‌ی انگیزه؛ د) تفاوت در نظریه‌ی توجیه که در واقع تفاوتی معرفت‌شناختی است. در ادامه، به بررسی این تفاوت‌ها می‌پردازیم.

می‌توان گفت که بحث واقع‌گرایی از شناخت‌گرایی ریشه می‌گیرد. معمولاً واقع‌گرایی اخلاقی "شناخت‌گرایی" نامیده می‌شود، اما اگر بخواهیم به بیان دقیق سخن بگوییم، شناخت‌گرایی دیدگاهی است که می‌گوید: باورها و گزاره‌های اخلاقی بیانگر معرفت‌اند یا دست‌کم می‌توانند معرفت‌بخش باشند و شاید برخی حقایق اخلاقی در عالم وجود داشته باشند که درباره‌ی آن‌ها نمی‌توانیم شناخت و معرفت داشته باشیم؛ مثل این‌که آیا کاری خاص می‌تواند در مجموع خوبی بیشتری از کارهای دیگر تولید کند یا نه. شناخت‌گرایان به دو اصل معتقدند: اول آن‌که باورهای اخلاقی، باورهایی صادق‌اند، و دوم آن‌که این باورها، باورهایی موجّه هستند.^۱

1-Sayer McCord, 1998, 2-3.

چالش‌های واقع‌گرایی و پاسخ‌گرایان به این چالش‌ها

با توجه به آنچه تا کنون مطرح شد، می‌توان گفت که واقع‌گرایی با چالش‌ها و مسائلی مواجه است که در این قسمت به شرح این چالش‌ها و پاسخ به آن‌ها می‌پردازیم.

۱- اختلافات اخلاقی

اولین چالشی که واقع‌گرایان با آن مواجه هستند مسأله‌ی اختلافات اخلاقی است. وجود اختلاف در مسایل سایر علوم و راه‌حل‌هایی که صاحب‌نظران ارائه می‌دهند امر شگفت‌انگیزی نیست؛ اما اختلاف در مسایل فلسفه‌ی اخلاق را با اختلاف در کمتر علمی می‌توان مقایسه کرد؛ به ویژه با توجه به این که این اختلافات منحصر به امور جزئی و فرعی نیست، بلکه غالباً در مبانی و مسایل اصلی نیز هست. به عبارتی، فاصله‌ی بین نظریات مثل تفاوت قوس‌های کوتاه و چند درجه‌ای نیست، بلکه در بسیاری از موارد مثل فاصله‌ی دو قطب متقابل و متضاد است و طبعاً این اختلافات عجیب، پژوهنده را دچار شگفتی می‌کند و این سؤال را در ذهن او پدید می‌آورد که منشأ این اختلافات چیست و چگونه است که حتی دو فیلسوف معاصر که عضو یک خانواده‌ی فرهنگی به شمار می‌آیند از چنین اختلافاتی مصون نبوده و نیستند.

براساس تعریفی که از واقع‌گرایی اخلاقی ارائه کرده‌ایم، که ما واقعاً فکت‌ها و واقعیت‌هایی مستقل در خارج داریم، پس اختلافات در اخلاق برای چیست؟ اگر در خارج واقعاً فکت‌ها وجود دارند، ماهیت این‌ها به گونه‌ای است که خود را بر شخص تحمیل می‌کند. پس این سؤال پیش می‌آید که در حوزه‌ی اخلاق، اختلافات سر چه چیزی است؟

پاسخ

در برابر این چالش پاسخ‌هایی از طرف واقع‌گرایان ارایه شده است: الف) نکته‌ای که باید بدان توجه داشت این است که وجود اختلافات اخلاقی،^۱ دلیل بر این نیست که در اخلاق نمی‌توان توقع پاسخ درست داشت، بلکه برعکس، وجود اختلافات اخلاقی، دلیل بر احتمال صدق است؛ چرا که نزاع در جایی صورت می‌گیرد که طرفین به احتمال صدق معتقدند. و از آنجا که گفته می‌شود «اختلافات اخلاقی»، نشانگر آن است که واقعیت‌های اخلاقی در خارج وجود دارند و به صواب نزدیک‌اند و گر نه تعبیر به «اختلاف اخلاقی» نمی‌کردند، بلکه تعبیر به «تفاوت» می‌کردند. در نتیجه، می‌توان گفت که اختلافات بر سر امور واقعی است نه بر سر امور احساسی و عاطفی.

ب) دومین پاسخی که از طرف واقع‌گرایان به این چالش ارایه شده است این است که اختلاف‌ها ممکن است معلول جهل آدمیان نسبت به حقایق اخلاقی باشد، نه ناشی از عدم وجود آن‌ها. اختلاف‌ها عمدتاً درباره‌ی جزئیات اخلاق است، مانند اختلاف‌هایی که درباره‌ی رفتار جنسی یا سقط جنین مطرح است. هم طرفداران و هم مخالفان سقط جنین، قبول دارند که کشتن انسان بی‌گناه خطاست؛ اختلاف آن‌ها در این اصل نیست، بلکه در این واقعیت است که آیا جنین، انسان است (موجودی با حق حیات) یا نه؟ ما درباره‌ی این جزئیات، به خصوص اوصاف غیر اخلاقی آن‌ها، آگاهی اندکی داریم.

این پاسخ واقع‌گرایان را می‌توان به صورت دیگری نیز بیان نمود که اختلافات در حوزه‌ی اخلاق، ناشی از اموری غیر اخلاقی است.

1-Moral Disagreement.

ج) پاسخ دیگر واقع گرایان به این چالش بدین گونه است که بیشتر اختلافات در حوزه‌ی اخلاق، ناشی از بدفهمی است؛ زیرا مفاهیم به کار گرفته شده، چه اخلاقی باشند و چه غیراخلاقی، معمولاً بسیار مبهم یا پیچیده‌اند؛ یا این که ناشی از عدم رشد و بلوغ اخلاقی و یا ناشی از منافع و علایق شخصی است؛ مثلاً ثروتمندان و فقرا ممکن است در عدالت توزیعی اختلاف نظر داشته باشند. بنابراین، ممکن است که ریشه‌ی بسیاری از این اختلافات در بدفهمی باشد، نه این که واقعیات اخلاقی در خارج وجود نداشته باشند.

نکته‌ای که در اینجا حایز اهمیت است این است که از نظر واقع گرایان، جملات و گزاره‌های اخلاقی تا حدودی دارای بار عاطفی است، و همین بار عاطفی و احساسی که در جملات اخلاقی وجود دارد سبب اختلاف می‌شود؛ زیرا گزاره‌های اخلاقی که آدمیان به کار می‌گیرند، هر کدام، دارای بار عاطفی خاص خود است و همین امر سبب اختلاف نظر میان آدمیان می‌گردد.

به بیان دیگر، واقع گرایان به این نکته توجه می‌کنند که زبان اخلاق تمام ویژگی‌های گفتمان شناختی را به نمایش می‌گذارد: ما باورهای اخلاقی داریم، با یکدیگر اختلاف‌های اخلاقی پیدا می‌کنیم، برای دیدگاه‌های خود به دنبال شاهد می‌گردیم؛ ما به گونه‌ای عمل می‌کنیم که گویی چیزی برای کشف کردن وجود دارد، گویی ما می‌توانیم خطا کنیم، گویی حقیقتی اخلاقی در عالم وجود دارد؛ و حتی در مورد صدق و کذب ادعاهای اخلاقی سخن می‌گوییم.

بنابراین، با توجه به آنچه گفته شد می‌توان گفت که در حوزه‌ی اخلاق نیز اختلافات ناشی از وجود واقعیتهایی در عالم خارج است، و

همان گونه که در سایر علوم اختلافات بر سر امور عینی و واقعی است در اخلاق نیز چنین است.

به عبارت دیگر، وجود اختلافات در اخلاق دلیل بر این نیست که در اخلاق نمی‌توان توقع پاسخ درست داشت، بلکه برعکس، وجود اختلافات دلیل بر احتمال صدق است؛ چراکه نزاع در جایی صورت می‌گیرد که طرفین به احتمال صدق معتقدند. واقع‌گرایان پیش‌فرضی پدیدارشناسانه دارند، و معتقدند چیزها به همان گونه هستند که ما آن‌ها را تجربه می‌کنیم.

۲- چالش روان‌شناختی

دومین چالشی که واقع‌گرایان با آن مواجه‌اند، چالش روان‌شناختی است. این چالش بدین گونه است که، ارتباط میان حقایق اخلاقی و انگیزش، و در نتیجه، رفتار، مبهم است. می‌توان گفت که گزاره‌های اخلاقی یک ربط و پیوند خاص با انگیزه، عواطف و احساسات دارند. به بیان دیگر، هنگام بیان گزاره‌های اخلاقی همیشه باید یک انگیزه‌ی درونی مفروض گرفته شود.

آنچه مورد توجه است این است که در گزاره‌ها و باورهایی که حاکی از واقعیت هستند چنین چیزی لازم نیست. در چنین جملاتی نمی‌توان انگیزه‌ی درونی را برای آن‌ها مفروض گرفت، و در واقع، گزاره‌های بیانگر واقعیت هیچ رابطه‌ای با عواطف و انگیزش فرد ندارند. اما در اخلاق و گزاره‌های اخلاقی چنین نیست و همان‌طور که ذکر شد گزاره‌های اخلاقی رابطه‌ی گسترده‌ای با عواطف و احساسات دارند. به بیان دیگر، احساس و عاطفه با اخلاق عجین شده است، در حالی که گزاره‌های ناظر به واقع با انگیزه و احساس بی‌ارتباطند. در اینجا نیز واقع‌گرا با مشکل مواجه می‌شود؛ زیرا اگر گزاره‌های اخلاقی فقط

بیانگر واقعیت بودند دیگر نیازمند انگیزه و مفروض گرفتن انگیزه‌ی درونی نبودند. بنابراین، گزاره‌های اخلاقی بیانگر واقعیت نیستند.

پاسخ

این استدلال به طور شایسته خارج از حوزه‌ی فلسفه است؛ یعنی این استدلال در روان‌شناسی می‌تواند مورد ارزیابی قرار گیرد؛ زیرا این استدلال با انگیزش سروکار دارد. به هر حال، واقع‌گرایان اخلاقی به این چالش به دو صورت نقضی و حلی جواب می‌دهند.

جواب‌های نقضی آن‌ها بدین صورت است:

الف) از نظر واقع‌گرایان، کسانی که می‌گویند گزاره‌های بیانگر واقع‌ربطی به احساس ندارند، در اشتباه هستند. برخی از گزاره‌هایی که بیانگر واقع‌اند، بار عاطفی دارند. بنابراین، در مورد گزاره‌های دیگر نیز این امکان هست که آن گزاره‌ها با انگیزه همراه باشند ولو این که اخلاقی هم نباشند. از نظر مخالفان واقع‌گرایی، آمیختگی اخلاق با انگیزه نشانگر این است که گزاره‌های اخلاقی بیانگر واقع نیستند و از امر بیرونی حکایت‌گری نمی‌کنند، در حالی که از نظر واقع‌گرایان، برخی از گزاره‌های علمی هم هست که با انگیزه همراه است، هر چند اخلاقی هم نیستند. پس این ویژگی منحصر به گزاره‌های اخلاقی نیست و برخی از گزاره‌ها که شکی در بیان واقع بودن آن‌ها نیست گاهی با انگیزه عجین شده‌اند.

ب) دومین جواب نقضی واقع‌گرایان این است: این که شما می‌گویید «کسانی که گزاره‌های اخلاقی را بیان می‌کنند، سخن گفتن آن‌ها با انگیزه و هیجان خاصی همراه است و اگر آنان چنین جملاتی را گفتند اما بیان آن‌ها تهی از هر گونه انگیزه و هیجان خاصی بود باید

آن‌ها را متهم به بی‌صدافتی نمود»، صحیح نیست. باید به این نکته توجه داشته باشید که گاهی شخصی که بیان‌کننده‌ی این گزاره‌هاست دارای مشکلی خاص (مثلاً افسردگی) است، یا نسبت به موضوعی که گزاره در مورد آن موضوع است بی‌علاقه است و حاضر نیست که آن موضوع را عملی کند. این مسأله نشانه‌ی بی‌صدافتی شخص بیان‌کننده‌ی گزاره نیست. در این زمینه می‌توان مثال پزشکی را آورد که در سخنرانی‌های خود در مضرات سیگار سخنان بسیار می‌گوید اما خودش به علت شرایط و مشکلاتی که با آن مواجه است سیگار می‌کشد، پس خالی بودن سخنان وی از عواطف، دلیل بر بی‌صدافتی او نخواهد بود.

اما پاسخ حلی واقع‌گرایان به چالش مذکور بدین صورت است:

گفته شد که از نظر مخالفان واقع‌گرایی گزاره‌های اخلاقی با انگیزه آمیخته‌اند، اما گزاره‌های علمی تهی از انگیزه‌اند. از نظر واقع‌گرایان، این تمایز را نباید فرق محسوب کرد. این که در اخلاق، گزاره‌های اخلاقی آمیخته با انگیزه است، به خاطر آن است که اخلاق با عمل مرتبط است. پس فرق گزاره‌های اخلاقی و گزاره‌های علمی، وابسته بودن به عمل است. لذا هر جا سروکار عمل در میان باشد، اگر شخص صحبتی کرد اما عمل متناسب با آن را انجام نداد، می‌توان او را متهم به بی‌صدافتی کرد، اما جایی که گزاره ربطی به عمل ندارد لزومی ندارد همراه با انگیزه باشد. در نتیجه، ملاک، پیوند گزاره‌ها با عمل است، نه این که گزاره‌ها اخلاقی یا غیر اخلاقی باشند. بنابراین، علت این که این یکی با انگیزه همراه است به دلیل ارتباطی است که با عمل دارد و آنجا که تهی از انگیزه است به دلیل این است که ربطی به عمل ندارد.

۳- چالش متافیزیکال

سومین چالشی که واقع‌گرایی با آن مواجه است، چالش متافیزیکال است. اولین سؤال مطرح در این چالش این است که «واقعی بودن چیزی به چه معناست؟» آیا به معنای جزئی از شبکه علی‌زمانی و مکانی است که علم کشف می‌کند؟ آیا اصلاً در عالم چنین ماهیاتی به عنوان اوصاف وجود دارند؟ و اگر وجود دارند، چه چیزهایی هستند؟ به ویژه آن‌که آیا آن اوصاف عام و کلی‌اند؛ یعنی قابلیت این را دارند که برای افراد متعددی در زمان واحد و مشابهی تحقق یابند؟

بحث کلی این چالش این است که اگر گزاره‌های اخلاقی، مثل سایر گزاره‌ها در علوم مختلف بیان واقع می‌کنند، این واقع را باید با چه ابزار شناختی شناخت. مثلاً وقتی گفته می‌شود "راست‌گویی خوب است" این "خوب" چگونه واقعیتی است؟ چگونه می‌توان آن را شناخت؟ علوم تجربی چگونه با این مسأله مواجه می‌شوند؟ واقعیت «خوبی» از چه سنخی است؟

وجه جامع میان واقع‌گرایان طرفدار نظریه‌های تجربی در فلسفه‌ی اخلاق، تحویل و فروکاهش مفاهیم اخلاقی به مفاهیم طبیعی است. مقصود از مفاهیم طبیعی، مفاهیمی است که با ابزار حس و تجربه درخور آزمون و بررسی‌اند. کسانی که این اصل کلی را پذیرفته‌اند در این‌که مفاهیم اخلاقی را با ارجاع به کدام وصف طبیعی شیء باید تبیین و تفسیر کرد اختلاف نظر دارند: برخی آن‌ها را به لذت، برخی به موافقت با طبع و مزاج و دسته‌ی سومی، آن‌ها را به مفاهیم جامعه‌شناختی و زیست‌شناختی ارجاع می‌دهند. گزاره‌هایی همچون: «خوب یعنی چیزی که لذت‌آور است»، «خوب یعنی آنچه متکامل‌تر است»، «خوب یعنی هر چه فایده‌ی بیشتری دارد»، «خوب یعنی آنچه به

صلاح جامعه است» و مانند آن، همه، در شمار نظریه‌های طبیعت‌گرایانه جای می‌گیرند. اما جورج ادوارد مور، در کتاب مبانی اخلاق بر ضد این دیدگاه شورید و معادل‌انگاری وصف خوبی با این‌گونه اوصاف طبیعی را سخت مورد انتقاد قرار داد.

مور در کتاب مبانی اخلاق بیش از هر چیز به تبیین مفاهیم اخلاقی می‌پردازد و از این رهگذر، خطای شایعی را که «مغالطه‌ی طبیعت‌گرایانه» نام می‌نهد، آشکار می‌سازد. او می‌گوید سروکار اخلاق با واژه‌های خوب و بد است و مسأله‌ی مهم در فلسفه‌ی اخلاق تبیین معنا و مفهوم این واژه‌هاست؛ یعنی پاسخ به این پرسش اساسی که «خوب چیست؟»، باید توجه داشت که این پرسش، یک پرسش لفظی نیست که با آوردن لفظی که مرادف خوب است، پاسخ داده شود. مطلوب ما آن است که بدانیم در جهان واقع چه صفت و ویژگی‌های خاصی باید در یک شیء باشد تا ما بتوانیم آن را خوب به شمار آوریم. یک شیء اگر چگونه باشد خوب خواهد بود.^۱

در نظر مور، فیلسوفان اخلاق، در پاسخ دادن به این پرسش خطای بزرگی را مرتکب شده‌اند و آن این‌که، صفات دیگر اشیای خوب را همان خوبی دانسته‌اند، مثلاً برخی گفته‌اند «خوبی همان لذت‌آور بودن است» و ...

به اعتقاد مور، خوبی صفتی بسیط و تجزیه‌ناپذیر است و نمی‌توان هیچ صفتی را، هرچه باشد، معادل آن قرار داد. در این مورد مور می‌نویسد: «اگر از من پرسیده شود که "خوب کدام است؟" خواهم

گفت که خوب خوب است و این تمام مطلبی است که می توان گفت؛ و اگر از من پرسیده شود که "خوب را چگونه باید تعریف کرد؟" پاسخ آن است که خوب تعریف شدنی نیست و این تمام آن چیزی است که می توانم درباره ی آن بگویم.^۱

استدلالی که مور برای اثبات تعریف ناپذیری خوبی می آورد به برهان "پرسش گشوده" معروف است. می توان خلاصه ی این برهان را این گونه بیان کرد: خوب را هرچیز تعریف کنیم می توانیم درباره ی همان چیز سؤال کنیم که "آیا آن چیز خوب است؟" و چون این سؤال، پرسشی معقول و منطقی است و لغو و بیهوده به نظر نمی آید؛ همین امر نشان می دهد آن چیز به لحاظ مفهوم، غیر از خوبی است، و اگر مفهوم خوب دقیقاً مفهوم آن چیز بود، پرسش یاد شده به مثابه آن بود که بگویم: «آیا خوب خوب است؟» برای مثال اگر کسی، بگوید «خوب همان لذیذ است» مور می گوید این تعریف غلط است؛ زیرا این پرسش که آیا "لذیذ خوب است؟" پرسش معقول و منطقی است و نمی توان آن را لغو شمرد و همین کافی است که نشان دهد مفهوم لذیذ غیر از مفهوم خوب است، و در نتیجه، معادل انگاشتن آن دو خطاست.

از نظر مور، خوبی مفهومی بسیط و تجزیه ناپذیر است. وی این نتیجه ی مهم را به دست می آورد که درك خوبی تنها با شهود عقلانی صورت می پذیرد و جز این راه دیگری ندارد. در حقیقت، هدف اصلی مور، اثبات شهودی بودن تصدیق به خوبی برخی از اشیا است، و اگر هم

سخنی درباره‌ی مفهوم خوب می‌گوید، برای رسیدن به همین نتیجه است و جنبه‌ی مقدماتی دارد.

پاسخ

واقع‌گرایان طبیعت‌گرا در پاسخ به این چالش می‌گویند می‌توان گفت که خوب واقعی‌تی طبیعی به مثابه واقعیاتی که با چشم و گوش می‌توان دریافت کرد نیست. محمول‌های اخلاقی، عینی هستند، اما مشابه سایر پدیده‌های طبیعی نیستند، خاص‌اند و بسیط‌اند. اما عده‌ای دیگر از واقع‌گرایان می‌گویند که نباید گفت که مثلاً خوب یک ویژگی خاص است؛ زیرا اگر بگوییم ویژگی است باید مشابه سایر پدیده‌های طبیعی باشد. پس نمی‌توان گفت که بسیط و رازآلود است.

واقع‌گرایان به خاطر استدلالی که مور آن را مطرح کرد سعی کردند به این چالش پاسخ دهند، لذا گفتند که گاهی ممکن است یک تعریف، به لحاظ سمنتیکی درست باشد. گاهی هم دو واژه به لحاظ معنایی با هم مختلف باشند، لذا می‌توان یکی را تصور کرد و گفت که امکان شک در این که این، آن باشد وجود دارد. مثلاً لذتی را در نظر می‌گیریم اما شک داریم که این لذت خوب باشد یا بد. به لحاظ معنایی بین خوب و لذت رابطه هست، اما در عین حال جایی برای شک هم هست و آنچه باعث اشتباه مور شده است همین است. از نظر مور، تعریف درست تعریفی است که دو طرف تعریف مترادف باشند. تعریف مثلث در قالب «مثلث = شکل سه ضلعی» درست است. درست بودن این تعریف به این علت است که اگر جای هر دو طرف را عوض کنیم تعریف تغییری نمی‌کند. اما تعریف خوب در قالب

«خوب = لذت» درست نیست؛ زیرا دو طرف تعریف دقیقاً هم معنا نیستند؛ می‌توان لذتی را فرض کرد که خوب نباشد.

واقع‌گرایان می‌گویند گاهی دو چیز به لحاظ معنایی یکی نیستند، اما در عالم خارج واقعاً یکی هستند، مثلاً آب و H_2O . وقتی این دو کلمه را می‌گوییم یک معنا به ذهن نمی‌آید، بلکه دو چیز در ذهن می‌آید. اما در عین حال که این‌ها به لحاظ معنایی دو تا هستند در وجود خارجی یک چیزند، هر جا H_2O بود، آب هم هست. لذا تعریف آب به H_2O درست است؛ اگرچه به لحاظ معناشناسی با یکدیگر تفاوت دارند، اما به لحاظ واقعیت بیرونی یکی هستند.

۴- چالش معرفت‌شناختی

چالش دیگری که واقع‌گرایی با آن مواجه است، چالش معرفت‌شناختی است. چالش معرفت‌شناختی ربط بین ارزش‌های اخلاقی و باید است. گفتیم که واقع‌گرایی بر این عقیده است که واقعیت‌هایی مستقل از ما در جهان خارج وجود دارند و جمالات اخلاقی، جمالاتی بیانگر واقعیت هستند. اما اگر این خاصه‌ها واقعیت داشته باشد چه لزومی دارد که آن‌ها را انجام دهیم یا انجام ندهیم؟ باید‌ها از کجا می‌آیند؟ یک حفره‌ی پرناشدنی و خلأ بین حوزه‌ی «هست» و «باید» وجود دارد.

پاسخ

در پاسخ به این سؤال، گروهی دست به دامن دین می‌شوند، عده‌ای دیگر به آنچه جامعه تأیید یا رد می‌کند تمسک می‌جویند، و عده‌ای نیز به آنچه مفید و مضر است استناد می‌کنند. راس یکی از شهودباوران

برجسته‌ی قرن بیستم، می‌گوید: «آنچه هست صرفاً کثیری از قواعد اخلاقی نیست که بشود توصیفشان کرد و تنوعشان را به علل تاریخی بازگرداند، بلکه نظامی از حقیقت اخلاقی در کار است، به همان اندازه عینی که هر حقیقتی باشد...»^۱ از نظر راس، الزام، بدیهی است. راس به تأکید می‌گوید که صدق پاره‌ای از قواعد به طرز شهودی معلوم است، نظیر این که باید راستگو باشیم، یا به عهد خود وفا کنیم. با این حال، این قواعد، به تعبیر راس، صرفاً تکالیف به ظاهر موجّه‌اند؛ یعنی به ما می‌گویند اگر ملاحظات اخلاقی در جهی اوّل وجود نداشته باشد چگونه باید عمل کنیم. این قواعد به ما نشان نمی‌دهد آیا چنین ملاحظاتی وجود دارد یا نه.

بنابراین، هرگز به ما نمی‌گویند که عملاً چه باید بکنیم و یا در اوضاع و احوالی خاص تکالیف واقعی ما از چه قرار است. تکالیف موجّه بدیهی‌اند، ولی تکالیف واقعی بدیهی نیستند. اما از نظر مور، چنان که پیش‌تر ذکر کردیم، خوب‌ها و بد‌ها شهودی است و خوب‌ها و بد‌ها بدیهی است و با رجوع به وجدان می‌توان فهمید چه کاری خوب است و باید انجام داد و چه کاری بد است و نباید انجام داد.

در برابر این چالش، یعنی رابطه‌ی بین باید و هست، واقع‌گرایان به چند طریق پاسخ می‌دهند:

الف) اولین پاسخ واقع‌گرایان به چالش مذکور، پاسخ نقضی است. از نظر واقع‌گرایان، این که از حوزه‌ی «هست» به حوزه‌ی «باید» برویم، منحصر به اخلاق نیست و در علوم دیگر نیز اتفاق می‌افتد. به طور نمونه،

1-Ross, 1930, 14.

در روان‌شناسی، گاهی اوقات اتفاق می‌افتد که از امور غیرروان‌شناختی نتیجه‌ی روان‌شناختی بگیریم: کودکی که تپش قلب او زیاد شده است، دچار چیزی به نام ترس شده است، ترس یک حالت روانی است. در این حالت، یک روان‌شناس از یک واقعیت غیر روانی برای اثبات واقعیت روانی استفاده می‌کند. تپش قلب یک واقعیت غیرروانی و فیزیکی است اما روان‌شناس از آن نتیجه‌ی روانی می‌گیرد.

ب) اما پاسخ دیگر واقع‌گرایان به این چالش بدین صورت است: همان‌طور که علوم پر از نظریه‌اند و صرفاً تجربی نیستند، اخلاق نیز این‌گونه است. در علوم تجربی براساس استقصای موارد زیاد، یک قاعده‌ی کلی ساخته می‌شود که این قاعده‌ی کلی بر تمام موارد مشابه اطلاق می‌شود. در اخلاق نیز همانند علوم تجربی، با استقصای موارد فراوان، قاعده‌ی کلی وضع می‌شود که مثلاً "راستگویی خوب است". بنابراین، می‌توان گفت که از نظر کسانی که تحت سیطره‌ی علوم تجربی هستند، بین حوزه‌ی اخلاق با سایر حوزه‌ها تفاوت نیست. اما، اگر به چالشی که روبه‌روی واقع‌گرایان اخلاقی وجود دارد توجه کنیم، می‌بینیم که با این پاسخ مشکل واقع‌گرایان حل نمی‌شود. در واقع، این پاسخ با چالش واقع‌گرایان بی‌ارتباط است، زیرا چالش واقع‌گرایان این است که چگونه از «هست» به «باید» برویم، که با وضع و تعمیم قاعده‌ی کلی به جواب این چالش نمی‌توان رسید. اما می‌توان گفت که در اخلاق باید‌ها و نبایدها، به یک باید و نبایدی منتهی می‌شود که آن باید و نباید بدیهی است. آنچه مورد توجه است این است که، مشکل واقع‌گرایان بدین طریق حل نمی‌شود.

ج) از نظر واقع‌گرایان، همان‌گونه که در علوم تجربی دانشمند چیزی را تحت فرایندهایی می‌پذیرد و ارجاعاتی به قاعده‌ی خود می‌دهد، در اخلاق نیز همین‌گونه است، ویژگی‌های بستری که در آن قرار داریم زمینه‌ی توجیه را فراهم می‌کند و در حوزه‌ی اخلاق نیز لازم نیست فرایندها تمام شود. معرفت‌شناسی نیز اقتضا می‌کند داده‌ها با نتیجه همخوان باشد و باید برای هر ادعایی که ارایه می‌شود دلیل آن نیز ارایه شود. به عبارت دیگر، هر کس باید به نفع ادعای خود دلیل ارایه نماید. بنابراین، می‌توان گفت که واقع‌گرایان در پاسخ به این چالش، مشکل را به مخالفان خود ارجاع می‌دهند و می‌گویند رابطه‌ی بین «هست» و «باید» در معرفت‌شناسی در سایر حوزه‌ها به هر طریقی حل شد، در حوزه‌ی اخلاق نیز همان‌گونه حل می‌شود.

تأثیر دیدگاه واقع‌گرا و ناواقع‌گرا در اخلاق

واقع‌گرایی و ناواقع‌گرایی از بحث‌های مهم فرااخلاق است. و از همین رو، در پژوهش‌های فرااخلاقی با روش عقلی و فلسفی به تحلیل و تبیین مفاهیم و احکام اخلاقی، از حیث معناشناسی، وجودشناسی، معرفت‌شناسی و روان‌شناسی پرداخته می‌شود. درباره‌ی حقیقت احکام اخلاقی، برخی بر این باورند که احکام و جملات اخلاقی از سنخ جملات انشایی بوده و از هیچ واقعیت خارجی حکایت نمی‌کنند. اما در مقابل، برخی دیگر بر این باورند که جملات اخلاقی از قبیل جملات خبری بوده و از عالم واقع حکایت می‌کنند. به نظر واقع‌گرایان، گزاره‌های اخلاقی مستقیماً توصیف‌گر حقایق اخلاقی‌اند و بدین لحاظ آن‌ها دارای ارزش صدق‌اند و صدق و کذب آن‌ها با این مطلب که آیا حقایق اخلاقی را توصیف می‌کند یا نه، تعیین می‌شود.

واقع گرایان، گزاره‌های اخلاقی را گزاره‌های خبری می‌دانند که دارای مفادی هستند که تطابق و عدم تطابق با آن، صدق و کذب آن گزاره‌ها را تعیین می‌کند. اما ناواقع گرایان گزاره‌های اخلاقی را انشایی تلقی کرده و آن‌ها را فاقد مفادی که در ورای آن گزاره‌ها باشد می‌دانند، و در نتیجه، گزاره‌های اخلاقی فاقد قابلیت صدق و کذب می‌شمارند؛ زیرا در ورای آن‌ها چیزی نیست که تطابق یا عدم تطابق با آن، صدق و کذب گزاره‌ها را تعیین کند.

از نظر واقع گرایان، چون احکام و گزاره‌های اخلاقی خبری هستند، از نظر حکایت‌گری و کاشفیت از واقع هیچ تفاوتی با احکام و جملات تجربی ندارند و همان‌گونه که قضایای علوم تجربی را حاکی از واقعیات خارجی می‌دانیم، قضایای اخلاقی نیز کاشف از واقعیت نفس‌الامری هستند، تنها تفاوت آن‌ها در قیود خاصی است که حکم اخلاقی می‌گیرد. در نتیجه، احکام و قضایای اخلاقی نیز قابلیت صدق و کذب را دارند. و از آنجا که گزاره‌های اخلاقی مبتنی بر واقعیت هستند، برهان‌پذیر و قابل اثبات و سلب نیز می‌باشند.

بنابراین، می‌توان گفت اگر قضایای اخلاقی، اخباری باشند، قابل تصدیق و تکذیب‌اند و این خود به معنای آن است که از حقیقتی ورای خود حکایت می‌کنند؛ یعنی دارای مابه‌ازا و واقعیتی در خارج هستند. اما اگر احکام اخلاقی را انشایی بدانیم، قابل صدق و کذب نیستند و این به معنای آن است که حقیقتی ورای خود ندارند و آن‌گاه هرکسی حق دارد به هرگونه که ذوق و سلیقه‌ی شخصی‌اش اقتضا می‌کند، حکم اخلاقی کند. برای انشایات هیچ ملاک و معیار واقعی و ثابتی در کار نیست و لذا هرکس می‌تواند بنابر ذوق و سلیقه و خواست خود چیزی را

بیان نماید. لذا لازمه‌ی انشایی دانستن احکام اخلاقی، نسبیت در اخلاق است.

اما کسانی که احکام و قضایای اخلاقی را اخباری می‌دانند و برای آن‌ها واقعیاتی قایل هستند، به لحاظ آن واقعیت، احکام اخلاقی را ثابت و مطلق می‌دانند؛ زیرا این احکام در مورد مصادیق حقیقی و بالذات خود، همواره ثابت هستند و در زمان‌ها و یا در موارد افراد گوناگون، مختلف نمی‌شوند. لذا اخباری دانستن آن‌ها با اطلاق اخلاق تناسب دارد.

بنابراین، می‌توان گفت که از نظر واقع‌گرایان، اخلاق، مطلق و عام است، اما از نظر ناواقع‌گرایان، اخلاق، نسبی است و احکام و قضایای اخلاقی ناشی از احساسات و ... هستند و از فردی به فرد دیگر و از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت می‌باشند.

نتیجه

با توجه به تعاریف ارائه شده از واقع‌گرایی و شرح دیدگاه واقع‌گرایان و چالش‌هایی که واقع‌گرایان با آن روبه‌رو هستند، می‌توان گفت که واقع‌گرایان، اخلاق را حیطه‌ی کشف واقعیات می‌دانند، در حالی که مخالفان واقع‌گرایی اخلاق را حیطه‌ی جعل می‌دانند.

واقع‌گرایان اخلاقی استدلال می‌کنند که در عالم، حقایق اخلاقی مستقل از باورها، احساسات، امیال و ... آدمیان وجود دارد و به نظر آن‌ها این واقعیات اخلاقی هستند که تعیین می‌کنند اعتقادات و باورهای شخص درست یا غلط هستند، به علاوه، معرفت اخلاقی نیز می‌تواند ادله‌ای برای عمل فراهم آورد؛ یعنی اگر یک انسان معمولی گزاره‌ای را

درباره‌ی یک حقیقت اخلاقی پذیرد، به تبع آن پذیرش با عمل مطابق با آن گزاره، به آن معرفت پاسخ خواهد داد.

دو اصطلاح عینیت‌گرایی و واقع‌گرایی اخلاقی به یکدیگر نزدیک‌اند، اما تفاوت‌هایی نیز با یکدیگر دارند. بنابر تعریفی که از واقع‌گرایی اخلاقی ارایه شد، عینی بودن اخلاقیات بدین معنی است که گزاره‌های اخلاقی، بدون توجه به این که انسان در مورد آن‌ها چه فکر می‌کند، درست یا نادرست هستند. به عبارتی، اخلاقیات مستقل از ذهن انسان هستند. اما اختلاف این دو به هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی حقایق اخلاقی بر می‌گردد؛ واقع‌گرایی درباره‌ی حقایق اخلاقی و عینیت‌گرایی درباره‌ی معرفت‌شناسی اخلاقی است.

اما این که حقیقت احکام اخلاقی چیست، واقع‌گرایان بر این عقیده‌اند که ما با گفتن یک گزاره‌ی اخلاقی، ما خبری از عالم خارج می‌دهیم. از نظر واقع‌گرایان، گزاره‌های اخلاقی مستقیماً توصیف‌گر حقایق اخلاقی‌اند و بدین لحاظ دارای ارزش صدق‌اند و صدق و کذب آن‌ها با این مطلب که آیا حقایق اخلاقی را توصیف می‌کنند یا نه، تعیین می‌شود.

در آن سو غیرواقع‌گرایان معتقدند که با گفتن جملات اخلاقی ما خبری از واقعیت نمی‌دهیم و جملات اخلاقی انشایی هستند. اگر بنابر نظر غیرواقع‌گرایان احکام اخلاقی را انشایی بدانیم، قابل صدق و کذب نیستند و این به معنای آن است که حقیقتی ورای خود ندارند و آن گاه هرکسی حق دارد به هرگونه که ذوق و سلیقه‌ی شخصی‌اش اقتضا می‌کند، حکم اخلاقی کند. لذا اخباری دانستن احکام اخلاقی با اطلاق اخلاق، و انشایی دانستن آن‌ها با نسبیت اخلاقی تناسب دارد. بنابراین، می‌توان گفت که واقع‌گرایی،

اخلاق را حیطه‌ی کشف، اما دیدگاه‌های رقیب اخلاق را حیطه‌ی جعل می‌دانند.

با توجه با آنچه در مورد واقع‌گرایی مطرح شد، واقع‌گرایی با چالش‌های اختلافات اخلاقی، متافیزیکال، روان‌شناسی و معرفت‌شناسی از طرف مخالفان خود روبه‌رو شده است که واقع‌گرایان به هر کدام از این چالش‌ها به صورت نقضی و حلی پاسخ داده و به نوعی این چالش‌ها را متوجه خود این دیدگاه‌ها نیز می‌نمایند. چالش‌های مطرح شده علیه واقع‌گرایی منحصر در حوزه‌ی اخلاق نیست می‌توان آن‌ها را و در سایر حوزه‌های علم نیز مطرح ساخت.



منابع

- ۱- اتکینسون، آر.اف، در آمدی به فلسفه اخلاق، ترجمه: علوی نیا، سهراب، تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۰ ش.
- ۲- اینتایر، السدر مک، تاریخچه فلسفه اخلاق، ترجمه: رحمتی، انشالله، تهران: حکمت، ۱۳۷۹ ش.
- ۳- بوچورف، پانایوف؛ واقع‌گرایی اخلاقی، ترجمه: سید حسینی، اکبر، در: معرفت، ش ۴، مهر ۱۳۸۰ ش.
- ۴- پاپکین، ریچارد، استرول، آورووم، کلیات فلسفه، ترجمه: مجتبوی، سید جلال الدین، تهران: انتشارات حکمت، چاپ چهارم، ۱۴۰۸ ه.ق.
- ۵- جمعی از نویسندگان، فلسفه اخلاق با تکیه بر مباحث تربیتی، قم: نشر معارف، ۱۳۸۵ ش.
- ۶- خزاعی، زهرا، «فلسفه اخلاق و معرفت‌شناسی»، در: فصلنامه علمی- ترویجی پژوهش‌های فلسفی و کلامی دانشگاه قم، سال چهارم، شماره‌ی اول و دوم.
- ۷- ریچلرز، جیمز، فلسفه اخلاق، ترجمه: اخگری، آرش، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۸۷ ش.
- ۸- سینگر، مارکوس جی، «نگرش کلی به فلسفه اخلاق مسایل، دیدگاه‌ها و رشته‌ها»، ترجمه: شهریاری، حمید، در: معرفت، شماره‌ی ۱۵.
- ۹- شیروانی، علی، فرا اخلاق، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی - دفتر اندیشه‌ی جوان، ۱۳۷۶ ش.
- ۱۰- صانعی دره بیدی، منوچهر، فلسفه اخلاق در تفکر غرب، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۶۸ ش.

- ۱۱- غروی‌ان، محسن، فلسفه اخلاق از دیدگاه اسلام، چاپ اول، مؤسسه‌ی فرهنگی یمین، ۱۳۷۷ ش.
- ۱۲- فرانکنا، ویلیام کی، فلسفه اخلاق، ترجمه: صادقی، هادی، قم: طه، ۱۳۷۶ ش.
- ۱۳- فوت، فیلیپا، نظریه‌ی فلسفه اخلاق، ترجمه: کاجی، حسین، تهران: روزنه، ۱۳۸۲ ش.
- ۱۴- مصباح، مجتبی، بنیاد اخلاق: روشی نو در آموزش فلسفه، قم: انتشارات مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۴ ش.
- ۱۵- مصباح یزدی، محمد، تقی، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، نگارش: شریفی، احمد حسین، قم: مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۴ ش.
- ۱۶- ملایوسفی، مجید، جان مک داوول، «واقع‌گرایی اخلاقی»، در: نامه‌ی حکمت، شماره‌ی ۶، پاییز و زمستان ۱۳۸۴ ش.
- ۱۷- مور، جورج. ادوارد، اخلاق، ترجمه: سعادت، اسماعیل، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۶ ش.
- ۱۸- ناوتن، دیوید مک، بصیرت اخلاقی، ترجمه: فتحعلی، محمود، قم: انتشارات مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰ ش.
- ۱۹- هولمز، رابرت ال، مبانی فلسفه اخلاق، ترجمه: علیا، مسعود، تهران: ققنوس، ۱۳۸۲ ش.
- ۲۰- وارنوک، جفری، فلسفه اخلاق در قرن حاضر، ترجمه: لاریجانی، صادق، تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۸ ش.
- ۲۱- ویلیامز، برنارد، فلسفه اخلاق، ترجمه: جلالی، زهرا، قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۳ ش.

- ۲۲-Arrington, Robert L.; Rationalism, Realism And Relativism; Cornell University Press, Ithaca And London, 1898.
- ۲۳-Brink, David; O.; Moral Realism, And Foundations of Ethics; Cambridge University Press, 1994.
- ۲۴-Brink, David; O.; “Moral Realism and The skeptical Arguments from Disagreement and Queerness”; Ethical Theory; ed. By: L.P. Pojman, 2nd edition, Wadsworth Publishing Company, 1995.
- ۲۵-Brink, David; O.; Realism, Naturalism and Moral Semantics, In: Moral Knowledge.
- ۲۶- Bloomfield, Pual; Moral Reality, Oxford University Press, 2001.
- ۲۷-Concise Rutledge Encyclopedia of Philosophy; Rutledge Inc. New York, 2000.
- ۲۸-Dancy, Jonathan; Moral Reasons; Blackwell, Oxford Uk & Cambridge; USA, 1993.
- ۲۹-Dancy, Jonathan; “Moral Realism”; The Rutledge Encyclopedia of Philosophy; V.6, Rutledge Inc. New York, 1998.
- ۳۰-Dummett, Michael; Truth and Other Enigmas; Cambridge, Mass, 1978.
- ۳۱-Felux, Justin; A Defense Of Moral Objectivism.
- ۳۲-Hare, R. M.; The Language of Morals; London, 1952.
- ۳۳- Mackie, J. L.; Ethics: Inventing Right and Wrong; New York: Penguin Harmon as worth, 1977.
- ۳۴-McCord, Geoffrey Sayre; “Moral Knowledge”; Rutledge Encyclopedia of Philosophy; Rutledge Inc, New York, 1988.
- ۳۵-McCord, Geoffrey Sayre; ‘The Many Moral Realism’; Essay on Moral Realism; Cornell University press; 1988.
- ۳۶-McDowell, John; “Are Moral Requirements Hypothetical Imperative?”; Mind, Values and Reality; Harvard University press Cambridge, Massachusetts and London, England; 1998.
- ۳۷-McCord Geoffrey Sayre; “Essays on Moral Realism”, Cornell University press, 1989.

- ۳۸-McDowell, John; "Values and Secondary Qualities"; Ethical Theory; ed. by: L. P. Pojman. 2nd edition, Wadsworth Publishing Company, 1995.
- ۳۹-Miller, R. W.; "Moral Realism"; The encyclopedia of Ethics; ed. by: Lawrence C. Becker; Garland Publishing, New York and London;1992.
- ۴۰-Moore, G.E; Principia Ethics; New York, 1971.
- ۴۱-Miller, Alexander; "Objectivity",§1, Rutledge Encyclopedia of philosophy.
- ۴۲-Railton, Peter; "Analytic Ethics"; Rutledge Encyclopedia of Philosophy; V.1; Routledge Inc. New York, 1998.
- ۴۳-"Realism"; The Columbia Encyclopedia; fifth ed.; Columbia: University press; Houghton Mifflin company.
- ۴۴-Ross, W. D; The Right and the Good; Oxford: At the claredon press, 1930.
- ۴۵-Sturgeon, Nicholas, "What Deference Does it Make Whether Moral Realism is True", Southern Journal of Philosophy 24, 1986.
- ۴۶-Shafer Landu, Russ; "Moral Realism", Oxford University press, 2005
- 4۷-"Moral Realism", The Internet Encyclopedia of Philosophy.
- 48-"MORAL Objectivism"; Wikipedia The Free Encyclopedia.